

سخن ثبوتی در مراسم تکریم دکتر محمدتقی توسلی

۱۹ اسفند ۱۳۹۹

سلام علیکم

قبل از آنی که به آقای دکتر توسلی بپردازم، باب سخنی را که دکتر کریمی باز کرد، اجازه بدهید در این زمینه یک نکاتی هم من اضافه بکنم به گفته‌های آقای دکتر کریمی. ببینید، خیلی کارهای مبتکرانه‌ای در این کشور انجام می‌گیرد ولی دنبال گرفته نمی‌شود. مثلاً، در مورد دکتر توسلی، الان گفته شد او مبتکر شیشه عینک در کشور است، مبتکر آموزش به عینک‌سازان از نقطه نظر ریزه‌کاری‌های حرفه‌ای که دارد، که خودش یک گام بزرگی در ارتباط بین دانشگاه و صنعت است. ولی مادامی که دکتر توسلی هست، این کار انجام می‌گیرد. دکتر توسلی وقتی بازنشسته می‌شود کسی نیست دنبالش را بگیرد. چرا؟ آن وقت می‌نشینیم گله می‌کنیم که بله این جوان‌ها وقتی که دانشگاه هستند یاد می‌گیرند بعد می‌گذارند می‌روند و نمی‌پرسیم چرا. و وقتی هم که می‌پرسیم یقه یک نفر، دو نفر، یک دولت، یک وزیر، یک تصمیم‌گیر را می‌گیریم می‌گوییم تقصیر این بوده که فلان کار را در فلان روز و فلان زمان نکرده. ولی به نظر من مشکلات ما بسیار وسیع‌تر و ریشه‌دارتر است. و یک عیب فرهنگی است که در این کشورمان وجود دارد و آن عیب فرهنگی از نظر من این است که هیچ وقت کارهای کوچک خوب همدیگر را نمی‌بینیم. و دنبال عیب‌ها می‌گردیم. من خواهش می‌کنم روی این حرف من توجه بکنید. اکثر ماها این کانال‌های خارجی را تماشا می‌کنیم. راجع به مسائلی که راجع به ایران دارند، غیر ایران دارند، از این طرف و آن طرف افراد صاحب‌نظر پیدا می‌کنند و می‌آورند و بحث می‌کنند روی مسئله. آن وقت وقتی که این دو تا کارشناس از ایران، ایرانی هستند می‌آورند، و سال‌ها هم هست که از اینجا رفته‌اند از ایران، و پشت سرشان را هم نگاه نمی‌کنند، می‌بینید که اکثراً با همدیگر دعوا می‌کنند. این را دقت کرده‌اید؟ ولی دو تا انگلیسی باشد، یا آمریکایی باشد، یا یک آمریکایی و یک فرانسوی باشد، این‌ها هر کدامشان نظر خودشان را می‌گویند بعد اگر هم اشاره می‌کنند، «بله فرمایشاتی فرمودند خیلی خوب بود، من هم این نظر را دارم». با همدیگر کلنجار نمی‌روند. این را از این لحاظ گفتم که فرقی نمی‌کند شما در ایران باشید، از طبقه آخوند باشید، غیرآخوند باشید، بازاری باشید یا دانشگاهی باشید، نقاط قوت‌مان را نمی‌بینیم. تأکیدمان بر نقاط ضعف‌مان است. و آن وقت به هیچ کس در مورد هیچ کاری که انجام می‌گیرد، بارک‌الله نمی‌گوییم. با این ترتیب کسی دست به کار نمی‌برد، وقتی که بارک‌الله نمی‌شنود. وقتی که شما با یک نفری روبرو می‌شوید و عیب‌هایش را رویش می‌شمیرید، بر نمی‌گردد خوشحال بشود و از شما تشکر بکند و با دلگرمی بیشتر دنبال کارش برود. هیچ توجه کرده‌اید یک‌درمیان در حرف زدن‌هایمان کلمه «متأسفانه» به کار می‌بریم؟ این را دقت کرده‌اید؟ کلمه «متأسفانه» از دهانمان نمی‌افتد. نمود بسیار بارز این بدبینی نسبت به خودمان است. به آن کسی که در کنار دستمان نشسته است. اطمینان نمی‌کنیم. وقتی که «متأسفانه» می‌گوییم به فلان کس، قیافه آن یکی توی هم می‌رود. بعد هم سرش را می‌اندازد پایین و نگاه نمی‌کند

اصلاً و با اوقات تلخی پا می‌شود می‌رود. اگر وقتی بگوییم «بارک‌الله آقای دکتر رسولی، این کارت خوبه»، قدم بیشتری می‌تواند بردارد. این عیب‌جویی را بگذاریم کنار. بله می‌خواهیم اگر نقد بکنیم و نقد سازنده بکنیم، آن یک امر دیگری است. بگوییم «بارک‌الله آقای دکتر توسلی فلان کار را کردید، ولی می‌شود این قدم را که این جوری برداشتید، یک جور دیگری هم برداشت». نه اینکه بگوییم «آقای دکتر توسلی، این قدم که برداشتید درست نبود! شما می‌بایست عوض اینکه این‌ور بروید، آن‌ور رفتید». این نقد سازنده‌ای نیست. به نظر من بزرگترین علت این‌که جوانان مان چشم‌شان به بیرون از کشور است. حقوق ماهانه‌اش نیست. برای اینکه حقوق ماهانه افرادی که در اینجا هستند - دانشگاهیان جزو طبقات متوسط جامعه هستند همه جای دنیا، در ایران هم با این حقوق دانشگاهی، درآمد دانشگاهی جزو طبقات متوسط هستند - این عامل فرار مغز از ایران نیست. عامل بارک‌الله نشیندن است. ببینید این را می‌توانید چاره بکنید. تجویز من به شوخی و جدی این بوده که وقتی حرف می‌زنید کلمه «متأسفانه» بکار نبرید.

خب حالا اجازه بدید برگردم قصه‌ای از سهمی که آقای دکتر توسلی در دانشگاه شیراز دارد برایتان بگویم. هیچ کسی اسمی نبرد ازش، در این کلیپ هم من چیزی ندیدم در این مورد باشد.

من سال ۱۳۴۳ رفتم شیراز و جزو هیأت علمی شدم. دو سال سه سال بعد در آنجا، من و چند نفر دیگر، ۱۰ نفر بیشتر نبودیم. در دپارتمان دانشکده علومش، دوره‌های کارشناسی ارشد را دایر کردیم تا سال ۱۳۴۵. این ادامه پیدا کرد و مرتب ادامه پیدا کرد تا برسیم به انقلاب و تعطیلی دانشگاه‌ها. بشود انقلاب فرهنگی بکنیم بعد از انقلاب سیاسی مان در ۵۷، در سال ۶۱ انقلاب فرهنگی کردیم. این زمانی بود که چین از انقلاب فرهنگی‌اش پشیمان شده بود، برمی‌گشت آثارش را محو بکند. ما شروع می‌کردیم انقلاب فرهنگی بکنیم با بستن دانشگاه‌ها. و علتش هم این بود: تمام افرادی که این‌جا دانشگاه‌هایی را درست کرده‌اند، همه‌اش طاغوتی بوده‌اند بنابراین این‌ها را باید بهم بریزیم و جمع بکنیم و یک دانشگاه دیگری از نو بسازیم. کردند.

بعد، و جنگ تحمیلی بود با عراق، ۸ سال. ۸ سال جنگ داشتیم با عراق. سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸. بالطبع در این مدت تمام توان مملکت، امکانات مملکت از نظر مالی، از نظر انسانی، از نظر تدارکاتی مسئول جنگ می‌شد. و وقتی که جنگ تمام شد، این جوانانی که در جنگ بودند برگشتند به سمت دانشگاه. و دانشگاه‌هایی که تخلیه شده بود از استاد‌های دوران‌دیش و راحت‌طلبی که می‌دیدند جایشان نیست، گذاشته بودند رفته بودند. کارمندانی که مدعی بودند که حالا که دوره طاغوت از بین رفته و قرار است حکومت مستضعفان باشد، ما کارمندان که جزو مستضعفان بودیم پس بنابراین صاحب ادعا هستیم در دانشگاه.

گروه کثیر جوانانی که در جبهه‌ها بودند الان برگشته بودند، در سن دانشگاهی بودند، هجوم آورده بودند به دانشگاه‌ها. آن وقت لیسانس‌شان را داشتند. دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری مثل قارچ این‌جا و آن‌جا سبز می‌شد و تقاضای بسیار زیادی برایش بود. دکتری تا آن زمان در دانشگاه‌های ایران نبود. تا سال ۱۳۶۸. مقدمه‌اش در سال ۱۳۶۷ فراهم شد. من هم یکی از آن افرادی بودم در شیراز، دنبال دکتری فیزیک دانشگاه شیراز رفتم. تنهای تنها بودم. هیچ کسی از دوستانم با من هم‌رأی نبود. و بالاخره رفتم از آقای دکتر فرهادی وزیر وقت، مجوز دکتری شیراز را گرفتم آدمم ۷ نفر دانشجو پذیرفتم. ۵ نفر دانشجو در دوره اول و سال بعد ۵ نفر دیگر. از سال دوم این همکارهای من دیدند که من به طور جدی دارم کار می‌کنم، از چند نفرشان استفاده کردم.

دور اول دانشجویان من یکیش دکتر نصیری است که الان رئیس دانشگاه شهید بهشتی هست و واقعاً هم منشاء اثراتی بوده در این کشور. دور دومش دکتر خالصی است. بالطبع من این ۱۰ نفری که گرفته بودم همه را نمی‌توانستم رساله دکتری بدهم بهشان. بنابراین این‌ور و آن‌ور می‌گشتم از داخل کشور از خارج کشور افرادی را پیدا بکنم، رساله دکتری به این افراد بدهند.

- آقای دکتر توسلی بود که به کمک من آمد و رساله دکتری آقای دکتر خالصی را ایشان داده و سرپرستی کرده. بنابراین یک نقش بزرگی دارد آقای دکتر توسلی در قوام گرفتن دکتری دانشگاه شیراز. شاید هیچ کسی یادش نمانده، شاید خود دکتر توسلی هم یادش نمانده که این خدمت را به دانشگاه شیراز کرده. در شیراز هم کسی خبردار نیست. فقط من می‌دانم و دکتر خالصی.

- بعد هم داستان شیشه عینک را راه انداخت. یک نفر اقلاً می‌باید زیر دستش کار می‌کرد. آن هم دکتر خالصی بود. کارخانه شیشه قزوین، درسته؟

دکتر توسلی: نه. دکتر خالصی اونجا نبود ولی این‌جا همکاری می‌کرد.

دکتر ثبوتی: در شیشه قزوین کی را فرستادید؟

دکتر توسلی: مهندس آرین‌پور بود که علم و صنعت درس خوانده بود. اونو گذاشته بودیم. بعد یک خانم رئیسی بود. فرزاد حسینی هم بود از شیراز.

دکتر ثبوتی: فرزاد حسینی بود از شیراز که رساله ایشان را هم شما سرپرستی کردید.

این داستان شیشه عینک را به مرحله عمل رساندند و شیشه درست کردند و قابل‌صدور هم بود به آلمان که معمولاً شیشه‌های ما از آنجا می‌آمد اکثراً. درسته؟

دکتر توسلی: شایع کردند شیشه عینکی که ما ساختیم سرطان‌زاست!

دکتر ثبوتی: آن‌هایی بودند که واردکنندگان شیشه عینک بودند. شیشه عینک، هفت هشت گرم بیشتر وزن ندارد. خصوصیات دارد، نرم است و فلان است. آقای دکتر توسلی خودشان هستند اینجا و می‌توانند مفصل خصوصیات شیشه عینک را بگویند. ولی این پنج شش گرم به چه قیمتی می‌آمد به دست مصرف‌کننده ایرانی می‌رسید؟ فلسفه دکتر توسلی این بود که بابا همین را می‌شود در همین کارخانه‌های شیشه درست کرد. دکتر نصیری هم راه افتاد، رئیس انجمن فیزیک بود، گردن یکی از این کارخانه‌های شیشه‌سازی (درست یادم نیست) گذاشتند که بله یک شرکتی درست بکنند که انجمن فیزیک هم در آن سهم داشته باشد.

دکتر توسلی: دادند هم سهم. ولی بعداً فروختند.

دکتر ثبوتی: دادند سهم. فروختند. داستان این شرکت‌های تجاری است. شرکت درست کردند و فلان قدر سهم هم انجمن فیزیک داشته باشد. و بعد شرکت آمد افزایش سرمایه داد. تا ۱۰ برابر افزایش سرمایه داشت. اگر ۱۰ درصد انجمن فیزیک، یادم نیست اسمشان، بعضی از مسئولین رئیس انجمن بودند. ۱۰ درصد سهام آن شرکت مال انجمن فیزیک باشد. اول استقبال کرد کارخانه سازنده شیشه، ولی بعد هیأت مدیره آن‌ها که عوض شد، آمدند افزایش سرمایه دادند، ۱۰ برابر شد. آن وقت انجمن فیزیک پول نداشت که بده سهمش را بخرد که یک‌دفعه آن ده درصدش، پول نداد، آمد رسید به یک درصد. یک درصد هم چیز زیادی نبود. تازه آن‌ها هم دنبال اصلاً ارتقای کارخانه نبودند. و یواش یواش هم از بین رفت. ببینید این یک نمونه از کارهایی است که انجام می‌گیرد در اینجا و درست با معیارهای علمی و صنعتی و تجاری و قانونی‌اش انجام می‌گیرد ولی کسی نیست دنبالش را بگیرد. و عملاً متوقف شد. یکی از کارها این بود.

- مدرسه عینک‌سازی‌شان، برای عینک‌سازها. آن کسی که نشسته پشت ویتترین مغازه عینک‌سازی، شماره چشم را می‌گیرد و عینک می‌تراشد می‌دهد بهتان، معلومات علمی هم داشته باشد. بدانند که یعنی چی؟ با اصطلاحات علمی‌اش اقبالاً آشنا باشد. این بزرگوار بود که این را در ایران پایه‌گذاری کرد. الان هم دو سه نفر دیدید که از این عینک‌سازها آمدند در کلیپ تعریف کردند.

ولی آیا این مدرسه‌ها ادامه پیدا کرد، وسعت پیدا کرد یا نه؟ گمان می‌کنم نه. درسته؟ یا هنوز هست؟

دکتر توسلی: شکل خیلی غیر جدیش دارد ادامه پیدا می‌کند در دانشگاه علمی کاربردی. ولی اگر می‌گذاشتند زیر نظر انجمن می‌ماند، هم کیفیت داشت هم برای انجمن هم درآمد قابل‌ملاحظه‌ای داشت. اون ساختمانی که انجمن خریده از پول عینک‌سازی خریده.

دکتر ثبوتی: بله. ولی خب ببینید کسی در ایران زیر بال دیگری را نمی‌گیرد. دنیای امروز، دنیای مدرن امروز که این همه پیشرفت می‌کند این همه سریع جلو می‌رود، این را ما نفهمیدیم به خاطر این است که آدم‌ها با هم همکاری می‌کنند. زیر

بال همدیگر را می‌گیرند. عیب‌های همدیگر را روی همدیگر نمی‌شمرند در عوض آن کارهای کوچکی که انجام داده‌اند، آن‌ها را بررسی می‌کنند.

آقای دکتر کریمی، ما هفته پیش یک کنفرانس تغییر اقلیم داشتیم. آن وقت دو نفر از این جوان‌ها، که یکی مال اینجاست، فارغ‌التحصیل اینجاست، دانشجوی من بوده، یکی هم نمی‌دانم از کجا آمد، جستجوگر بود، که فلان بخش از یونسکو یک برنامه‌ای دارد، ما می‌توانیم درش شرکت بکنیم مربوط به تغییر اقلیم هم هست. شما در این پژوهشکده اقلیم که دارید، از ما حمایت بکنید. منم گفتم چشم، بفرمایید. من شما را جزو پژوهشگران اعلام می‌کنم. بروید و پروژه‌تان را بگیرید. رفتند پروژه‌شان را گرفتند، یه ۲۰ هزار دلاری چیزی هم برای این پروژه قرار شد بدهند. خورد به این داستان تحریم‌ها که این‌ها این کار را انجام دادند، پول‌شان را نمی‌توانند بگیرند. با هزار مصیبت، نصفش را از طریق یونسکو، آن‌ها بفرستند ایران، یونسکو هم گفت من به دلار نمی‌تونم بدم، به ریال می‌تونم بدهم. اونم به ریال نیمایی می‌دهم، فلان می‌دهم، یک داستانی بود. ولی آخر سر قرار شد که یه ۲ ساعتی برای این کاری که انجام گرفت، مقاله هم چاپ شد. به اسم دانشگاه تحصیلات تکمیلی هم چاپ شد. و این را جزو گزارشات هم حتماً خواهم آمد. آن وقت رسید به این جا که خیلی خب ما- آن طرف یونسکو - برای اینکه در گزارشاتمان بیاوریم شما بیاید یک جلسه ۲ ساعته بگذارید چند نفر بنشینند با همدیگر یک کنکاشی بکنند. دو سه نفر متخصص از این ور، دو سه نفر هم از آن طرف، بین‌المللی. این کار را هم ما کردیم پریروز. یکی از انگلستان، یکی از فرانسه، یکی از ایتالیا، یکی هم از آمریکا، نشستیم ۲ ساعت صحبت کردیم. من نفهمیدم چه داشتند می‌گفتند، می‌شنیدم. ولی در هر حال انجام گرفت. روز بعد یک تشکر بلندبالا فرستادند به همین دانشجو که بسیار بسیار جلسه عالی بود و این منعکس می‌شود در گزارشات یونسکو.

بینید مردم اینجوری کار می‌کنند در دنیا. حالا این بابایی که در اینجا هست با ذوق و شوق افتاده دنبال اینکه برود این کار را دنبال بکند. این را ما یاد نمی‌گیریم از آن‌ها و همیشه عیب‌جویی می‌کنیم.

این چهارراه سعدی، نمی‌دانم، شما که از زنجان هستید. این کوچه‌ای که می‌رود به سمت بازار، مسجد حاج صائینی می‌گویند. یک روز رفتم آن جا مسجد. یک مسجد جدید‌التأسیس است. زیر گنبد آن، تقریباً یک سالنی به اندازه دو برابر این سالن است. دورتادور این کاشی‌کاری‌ها را من شروع کردم به خواندن: اللهم العن قتلک، اللهم العن ظلمتک، اللهم العن سمعت بذلک فَرَضیت به و و اضافه کرده. یک دعا ندیدم در این دیوارها، که خداوندا رحمت بکن فلان کس رو و فلان آدم را. سرتاسر لعنت. به قدری گرفته شدم و پا شدم آمدم بیرون. آخر این چه طرز تفکری است که ما همیشه یزید را لعنت بکنیم، به دور و برمان نگاه بکنیم، یزید هم پیدا بکنیم. مگر این بزرگان ما نگفته‌اند عاقبت جوینده یابنده بود. ما وقتی که همیشه یزید و شمر جستجو می‌کنیم، لعنت می‌کنیم، دوروبرمان را نگاه بکنیم همه را یزید و شمر می‌بینیم. این

تقیصه فرهنگی ماست. من نمی‌گویم یزید و شمر سزاوار لعنت نیستند. ولی آدم‌های دیگری هم هستند که سزاوار رحمت - اند. آن‌ها را نمی‌بینیم. وقتی که آن را دیدیم، این یکی را ندیدیم، آن را پیدا هم می‌کنیم دور و برمان. کما اینکه الان دور و برمان هر جا نگاه می‌کنیم دشمن است. هیچ دوستی پیدا نمی‌کنیم. عیب ریشه‌داری است. مربوط به این زمان نیست. گذشته، زمان شاه، قبل از آن، زمان ناصرالدین شاه، زمان مظفرالدین شاه نیست. خیلی عمیق است. در دنیای فعلی که دارد پیشرفت می‌کند آدم‌ها این طور فکر نمی‌کنند.

- آقای دکتر توسلی روزی یک داستان دیگری را به من گفتند. بعد از زمان جنگ، بالاخره خیلی چیزها نایاب بود و کمبود داشت، از جمله شکر. زمانی هم به این صرافت می‌افتند که خیلی خب شکر نیست ولی شیره انگور که سرتاسر دور و بر شهرشان همدان و اراک و فلان فراوان است. چرا این‌ها را ...؟ درسته، یادتان هست؟
دکتر توسلی: بله. رفته بودم شیره‌فروشی در ...

دکتر ثبوتی: آدم کنجکاویم. دکتر توسلی آدم کنجکاو است. به دور و برش نگاه می‌کند و فکر می‌کند که حالا چکار بکنم، این مسئله را دیدم چطور این را به یک صورت بهتری دریاورم عرضه بکنم؟ یا اینکه مثلاً در نان‌های زنجان کدامش بهتر است، کدامش بیات نمی‌شود و کدامش زود بیات می‌شود.

دکتر رسولی: آقای دکتر، سنگک

دکتر توسلی: هندوانه را هم همینجا کار کردیم. شناسایی هندوانه از روی رنگ آن که رسیده است یا نه. خریدیم هندوانه آوردیم در آزمایشگاه‌ها

دکتر ثبوتی: بله. بله. دکتر توسلی یک خدمت دیگر هم کرده. دکتر توسلی دانشجوی آقای دکتر حسابی است. دکتر حسابی آدم دقیقی است. منم دانشجوی دکتر حسابی بوده‌ام. تفاوت سنی مان ۱۰ سال است. من هم دانشجوی دکتر حسابی بودم. دکتر حسابی آدم بسیار بسیار دقیق و کم‌حرف، و خیلی آدم حرافی نبود. من یادم هست همین روزبه که عکسش را الان این جا دیدید، آن هم دانشجوی دکتر حسابی بود. و ارادت خاصی هم به دکتر حسابی داشت. دکتر حسابی هم دوستش داشت این بزرگوار را. و واقعاً هم آدم دوست‌داشتنی بود این روزبه. یه روز صحبت کردیم که دکتر حسابی، خیلی آدم عمیقی است، حرف‌هایش خیلی عمیق است ولی خیلی کم حرف است. این روزبه برگشت گفت: هر کس را اسرار حق آموختند، مهر کردند و زبانش دوختند. به شوخی و جدی.

دکتر توسلی یک خدمت بزرگی برای دکتر حسابی کرده با اون کتابی که در مورد دکتر حسابی نوشته. پسر دکتر حسابی، به نظر من آدم عامی‌ای است. فکر می‌کند که برای بزرگ کردن خدمات پدرش، هر چیزی را که بگوید مردم هم می‌شنوند و قبول می‌کنند. در خیلی از موارد هست آدم هر چه که می‌شنود، نقل می‌کند. حرف‌های زیادی زده که مطابق واقعیت نیست، پسرش.

این کتابی که دکتر توسلی نوشته، من توصیه می‌کنم این را بخوانید. من خواندم آقای دکتر توسلی خیلی دقیق نوشته‌اید. واقعیت را می‌نویسد. دکتر حسابی خدمت بزرگی به کشور کرده. اولاً که بنیان‌گذار دانشکده علوم دانشگاه تهران است. بنیان‌گذار دانشگاه تهران نیست در حالی که پسرش این‌طور می‌گوید. ولی بنیان‌گذار دانشکده علومش و مخصوصاً دانشکده فیزیکش (بخش فیزیکش) هست، که فنی هم کار کرده (دانشکده فنی). و واقعیت را اگر می‌خواهید در مورد دکتر حسابی بشنوید، کتاب دکتر توسلی را بخوانید که یک کتاب روشنگری است، بهتر می‌شناساند و اگر این کتاب را بخوانید بهتر می‌فهمید که دکتر حسابی چه خدمتی کرده تا گفته‌های پسرش را گوش بکنید.

- خدماتش را در اداره انجمن فیزیک شنیدیم. هم در کلیپ شنیدیم و هم از دکتر رسولی و خودشان آن‌جا دیدیم و لابد بیشتر خواهیم شنید.

آقای دکتر توسلی من در جشن ۷۰ سالگی شما که در دانشگاه تهران بود در آن‌جا هم حاضر بودم. آن‌جا نوبت صحبت به من رسید، گفتم: ای که ۷۰ رفت و برپایی، باش که سال صدت دریابی. الان هم ۷۰ را می‌کنم ۸۰، دوباره می‌خوانم: ای که ۸۰ رفت و برپایی، باش تا سال صدت دریابی. ان‌شاءالله خداوند عمر طولانی به شما بدهد. من می‌دانم که هنوز آدم راحتی نیستید و فکر می‌کنید و این‌جا و آن‌جا بالاخره کلام‌هایی دارید که می‌شود به کار برد و استفاده کرد.

تشکر